

بسمه تعالی

درس گفتارهایی در فلسفه اخلاق

سروش دباغ

خلاصه از معین مرادی (dialectic.blog.ir) - بخش چهارم

می توانید برای دریافت قسمت های دیگر به وبلاگ دیالکتیک (البته در صورت آپلود شدن) مراجعه فرمایید.

بخش چهارم: نظریه خطای مکی

کلا در یک تحلیل کلی، هر واقع گرایی، شناخت گرا نیز هست. مثال: شهودگرایی اخلاقی (بخش پنجم) با پیشتازی "مور" که جزو نحله های ناطبیعت گرای واقع گرا است، شناخت گرا نیز هست.

اما ناواقع گرایان به دلیل اینکه قائل به وجود خصوصیات اخلاقی نیستند، ممکن است معرفت بخشی گزاره های اخلاقی را نیز انکار نمایند و ناشناخت گرا باشند یا به نحوی، برای گزاره های اخلاقی معرفت بخشی در نظر بگیرند و شناخت گرا باشند. مثلاً اخلاق کانت (بخش هشتم) یک اخلاق ناواقع گرای شناخت گرا است.

"مکی" به عنوان یک ناواقع گرا، نظریه اش این است که در هر حال به خاطر اشتباه نظام مند انسان ها در قرار دادن موجودیت برای ویژگی های سبک اخلاقی به صورت ناخود آگاه؛ معرفت بخشی اخلاقی نیز محال است. کلا مکی را میتوان در حوزه اخلاق، شکاک دانست. او دو استدلال می آورد تا نهایتاً به این نتیجه برسد که در مقام اثبات و کسب معرفت اخلاقی ما نمیتوانیم معرفت اخلاقی بدست آوریم. قوای ذهنی و دستگاه فاهمه ما بگونه ای ساخته شده که اساساً نمی توانیم معرفت اخلاقی داشته باشیم. او این نظریه و استدلال را در کتاب معروف خود "اخلاق، جعل درستی و نادرستی" آورده.

استدلال اول (استدلال از راه نسبیت):

با توجه به تکرر و تنوع فرهنگ ها در عالم، معنای خوبی و بدی از قومی به قوم دیگر تغییر می کند. مثال های متعددی از ویژگی های ستبر اخلاقی را می توان مثال زد که در جامعه ای وصف خوبی و در جامعه دیگر بکلی وصف بدی میگیرند.

استدلال دوم (استدلال از راه عجیب بودن):

از اساس لزومی ندارد برای تبیین امور و پدیده ها در عالم به خصوصیات اخلاقی، به "حس اخلاقی" تمسک بجوئیم. او با تکیه بر "اصل سادگی" می گوید بدون مفروض گرفتن خصوصیات اخلاقی - که در هر حال برای انسان خصوصیات عجیب و غریب اند - می توان اتفاقات حوزه اخلاق را تبیین کرد و به این ترتیب از تحقق این اوصاف در جهان خارج چشم پوشید. این به این دلیل است که انسان ها - فارغ از توجه به وجود یا عدم وجود خصوصیات اخلاقی - می توانند درباره پدیده های عالم - اعم از کیفیات اولیه یا کیفیات ثانویه - سخن بگویند.

در حقیقت مکی می گوید که خصوصیات اخلاقی در صورت وجود، برای ما عجیب و غریبند و لذا برای درک و تبیین آن ها نیاز به قوه ای عجیب و غریب خواهد بود. از طرفی بدون لحاظ این خصوصیات عجیب و غریب نیز می توان از پدیده های عالم سخن گفت پس با توجه به اصل سادگی می توان از وجود و عدم وجود آن ها چشم پوشید؛ چون در غیر اینصورت باتوجه به اینکه ما آن قدرت درک و فهم عجیب و غریب را نداریم دچار خطای نظام مند خواهیم شد.

نکته ای که باید توجه کرد اینکه در نظر مکی، اخلاق، بیشتر صبغه معرفت شناسانه دارد چون دعاوی اخلاقی را واجد محتوای معرفتی نمی داند چرا که آن ها را کاذب می انگارد و دلیلش هم اینست که ذهن برای احراز هویت معرفت شناسانه برای آن ها بصورت نظام مند خطا می کند.

یکی از پاسخ هایی که به مکی داده شده از طرف "جان مک داوول" فیلسوف اخلاق و ذهن معروف معاصر می باشد که در کتاب "ذهن، ارزش و واقعیت" آورده شده. او بیشتر استدلال دوم مکی را نقد میکند، چون استدلال اول مکی یک استدلال انسان شناسانه، جامعه شناسانه و مردم شناسانه است و آنگونه که باید مثبت ادعای مکی نیست. او در مقام نقد استدلال مکی، خصوصیات اخلاقی را در عداد کیفیات ثانویه می آورد. مک داوول میگوید؛ مکی بر خلاف ادعای خود، به اصل سادگی عنایت نداشته و اساسا بدون در نظر گرفتن خصوصیات اخلاقی نمی توان آنچه در حوزه اخلاق میگذرد را تبیین کرد.

مثال مک داوول برای تبیین بحثش: در درک کیفیات ثانویه سه فاکتور لازم است: ۱- چیزی که درک می شود-۲- کسی که درک می کند (مدرک)-۳- صحت ساختاری که چیز درک شونده را تفسیر می کند. برای مثال شما وقتی نوری قرمز را میبینید؛ نوری با طول موج خاصی در خارج هست؛ شما هستید و نهایتا ساختار چشم و مغز شما هست که قرمزی را از آن طول موج تفسیر می کند. اما وقتی خصوصیات حجم و جرم یک صندلی را تفسیر میکنید، این خصوصیات چه شما باشید و چه نباشید وجود دارند و وابستگی به ساختارهای مفسر شخص شما ندارند اما این در باره آنچه که ما از صدا یا رنگ یا بویی خاص درک میکنیم متفاوت است و این ها متوقف بر وجود مدرک هستند.

در اینجا مک داوول این ویژگی را به خصوصیات اخلاقی نیز می کشاند و آن ها را خصوصیات عارض شونده می داند و وقتی مدرکی وجود دارد می تواند آن ها را بر ویژگی های ستر اخلاقی بار نماید. بنابر این به این دلیل که ویژگی های سبک اخلاقی در جهان خارج یافت نمی شوند، نمی توان آن ها عجیب و غریب نامید؛ درست مانند رنگ و بویی که واقعا در جهان خارج نیست. تلقی مک داوول یک تلقی واقع گرایانه است چون قایل به معرفت بخشی گزاره های اخلاقیست و یک تلقی ناطبیعت گراست چون خصوصیات اخلاقی را قابل تحویل به خصوصیات طبیعی نمی داند.

نکته: همانطور که درک قرمزی نور بستگی به صحت دستگاه بینایی شخص دارد، درک صحیح خصوصیات سبک اخلاقی نیز بستگی به اخلاق مندی و فضیلت گرایی فرد دارد و کسی که روی خودش کار نکرده باشد نمی تواند آن ها دریابد

سوال: چه نقدهایی به نظریه مک داوول وارد شده؟

پاسخ: برای نقد این نظریه دو روش موجود است: ۱- انکار کلی ثنویت لاک در کیفیات ثانویه و اولیه. ۲- در صورت پذیرفتن این تقسیم بندی؛ عدم پذیرفتن تناظر سازی بین کیفیات ثانویه و خصوصیات اخلاقی و انکار کیفیت ثانوی بودن آن ها.

سوال: به نظر می رسد که نظریه مکی قضیه معرفت را منتفی می کند؟

پاسخ: مکی نمی گوید که اساسا نمی توان معرفت اخلاقی داشت؛ او می گوید با توجه به خصوصیات پیچیده اخلاقی و کاستی های قوای درک انسان، اساسا معرفتی حاصل نمی شود. در دیگر منابع معرفتی ما مثل حس و حافظه هم خطا هست، اما این خطاها نظام مند نبوده و می توان برای فرار از آن ها به قوانینی روشنی رسید؛ اما خطای نظام مند اعتبار را از بین می برد.

سوال: اصل سادگی چیست؟

پاسخ: نوعی استدلال است مبتنی بر اینکه اگر بتوان پدیده الف را با مفروض گرفتن چهار هویت تبیین کرد و در عین حال، همان الف را بتوان با مفروض گرفتن سه هویت یا کمتر تبیین کرد، تبیین دوم موجه تر است. این را شهود های ما و نیز علوم تجربی نیز تایید می کند که تبیین یک پدیده با مفروضات بیشتر، نسبت به حالتی با مفروضات کمتر بار معرفت بخشی کمتری دارد.

dialectic.blog.ir